

سهمیه امیر خسرو دهلوی در ایجاد

ادبیات ضد ستم در زبان فارسی

پژوهشی تحلیلی و تاریخی مفول از کتاب «تاریخ ادبیات ضد ستم و مکتب عقل اسلامی ضد استبداد»

بسم الله الرحمن الرحيم

پژوهشی که تحت عنوان «ادبیات ضد ستم در آثار امیر خسرو دهلوی» از نظر تان می گذرد، بخشی کوتاه از یکی از تحقیقات بیشمار و مشبع استاد محمد مکرری است. درخور است که به این بهانه چکیده ای در شناسائی چهره علمی ناشناخته این مرد بزرگ که به جهات و دلایل بسیار بر بسیاری از ما پوشیده مانده است، بیاوریم.

دکتر محمد مکرری را بسا همگان تنها در عرصه سیاست پس از انقلاب بشناسند و همچنان که نمی دانستیم، ندانند که ایشان به راستی «جهانی است بنشسته در گوشه ای» و ندانند و شناسند که بیش از ۱۷۰ جلد کتاب و بیش از ۴۰۰ مقاله تحقیقی دارند. و دریغ که چهره علمی و بزرگوار و آثار تحقیقی این بزرگمرد آزاده و مسلمان تنها بر هموطنان و برادران مسلمانش شناخته نیست، که در زمان استیلای کفر ستمشاهی چه تطاولها براومی رفت و برای ناشناخت ماندن چهره علمی ایشان چه کوششها صورت می گرفت؛ و چه آسان حاصل تحقیقات و به عبارتی «عرقریزان روح» او را دیگرانی دزدیدند که هنوز هم صاحب «نان و عنوان» اند و لابلای صفحات کتابها یا در کنج تاریخ یک کتابخانه ها «ماموتی» مقدس شده اند.

استاد این تحقیق را در کنگره جهانی دانشمندان در شهر دوشنبه تاجیکستان به مناسبت سالگرد امیر خسرو دهلوی (۸ تا ۱۰ رمضان ۱۳۵۹ هـ. ق. - ۱۴ تا ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۵) به صورت سخنرانی ایراد نمود. و جالب این جاست که شوری در مجلس افکند و اغیار و از آنجمله یکی از زنان درباری نماینده شاه را تاب تحمل نماند و آنانکه سر بر آستانی یادر آخوری داشتند سالن سخنرانی را با فریاد و هیاهو آشفتنند، و سرانجام جز مردم راز آشنا و دل آگاه که همه با شور و شوق بسیار سخنان آشنایش را به گوش جان نوشیدند، کسی در مجلس نماند.

نگهداشتن حرمت «قلم و نوشتار»، کاری که هنوز هم دشوار است،



کار دکتر محمد مکرری در دوران تاریک ستمشاهی بود. چه هرگز در برابر آن همه تطمیع و تهدیدها، حرمت و کبان «قلم» را زیر پا نهاد. و این مقاله به سال ۱۳۹۵ هـ. قمری در پاریس نخستین بار چاپ و منتشر شد (چاپ دوم آن ۱۳۹۶ هـ. ق. و چاپ سوم در ۱۳۹۸ هـ. ق. در همانجا به دو زبان فارسی و فرانسه صورت گرفت).

گفتنی است که ایشان در سراسر آثار و تحقیقات خویش هرگز کوچکترین ارجاع و مراجعه‌ای به آثار نویسندگان و مؤلفان و قلم‌فروشان که استاد به تعبیر خود آنها را وابسته به مکتب سری استعمار می‌داند ننموده است و این شاید یکی از شگفت‌ترین و دشوارترین جنبه‌های کار ایشان باشد و تنها در نگاه نخست ساده می‌نماید.

به هر حال برای پی بردن به جلوه‌هایی از شخصیت علمی و اسلامی ایشان، با شور و شوقی که در شناختن چهره این بزرگمرد مسلمان، مردمی و ستم‌ستیز داریم، به سراغ نوشته‌های ایشان می‌رویم، و خود مقاله و عنوان آن گویای بسیاری «رازها» تواند بود. توفیق بیشتر ایشان را در ابلاغ «پیام انقلاب اسلامی» ایران به جهانیان و روی آوردن هر چه بیشتر این استاد بزرگوار به انتشار تحقیقات و آثار خویش، که می‌تواند روشنگر راه «انقلاب فرهنگی اسلامی» مان باشد، از خدای بزرگ خواهانیم. انشاءالله.

* که شامل تمام مکتبها و مسلکهای مخلوق صهیونیسم و فراماسونری و فرقه‌های مذهبی و سلسله‌های شبه تصوفی جدید یک قرن و نیم اخیر تاریخ شرق می‌باشد.

بسمه تعالی

افتتاحیه

آقای رئیس، دوستان و همکاران محترم آکادمی علوم،

افتخار دارم که بمناسبت برگزاری مجمع جهانی علمی دانشمندان دربارهٔ امیر خسرو دهلوی، بنام یک ایرانی اهل علم مسلمان و روشن بین معتقد به پیوندهای ژرف دینی، فرهنگی و تمدنی اعصار و قرون، بهترین دروذهای خود را به ملت و فرهنگستان علوم تاجیکستان عرضه دارم.

تاجیکستان - که نظیر ایران و افغانستان و هند و پاکستان و دیگر منطقه‌های فارسی زبان (از قبیل بخارا، سمرقند، خبوه،

فرغانه...)- نگاهدارنده سنت عظیم فرهنگی زبان فارسی - تاجیکی است نه تنها پرورنده آفرینندگان و بزرگان این ادب و فرهنگ پر عظمت شرقی کشورهای همبسته و نزدیک بخود است، بلکه طبق انگاره‌های زبان‌شناسی، سرزمینهای آن، یعنی مناطق پامیر و زرافشان و بخشی از ماوراءالنهر و خوارزم پیشین مرکز پیدایش و رشد زبان فارسی بوده است و در روزگاران بسیار کهن شاخه‌هایی از ملل هند و ایرانی (یا بطور عامتر هند و اروپایی) از همین سرزمینها بجایگاه‌های دورتر کوچیده‌اند.

در همین زبان فارسی - تاجیکی بود که امیر خسرو دهلوی نیز بدان اشعار خود را سرود و افکار خود را بیان کرد. این زبان نه تنها حاوی ظرافتهای اندیشه‌ی و بار یک‌بینی‌ها و تخیلات معنی آفرین و شاعرانه است بلکه در بردارنده گنجینه‌هاییست از ثروت فرهنگی جهان و افکار انسان‌منشانه که در اقلیم جغرافیایی و روانی اصیلی، لطافت رنگها و معنیهای مردمی آن هنوز آسیب‌ناپذیر و دور از گزند مانده است.

با روش «پیرامون بینی و درون شناسی» ترکیب فکری و اجتماعی خلقهای این منطقه‌هاست که می‌توانیم امروزه به مطالعه منظم و طبقه‌بندی موضوعهای مربوط به حیات مادی و معنوی این گروه‌ها بپردازیم و همچنین به تحلیل علمی همشکلی‌ها، همبستگی‌ها و همگیری‌های آنها آغاز کنیم.

مکتب خلقی و ضد ستم و ضد استبداد زبان فارسی که در نوشته‌های امیر خسرو دهلوی بچشم می‌خورد بسیار درخور اهمیت است. امیدوارم که در این کنگره کلیه دانشمندانی که افکار مترقیانه و مردم‌دوستانه دارند در این بحثها از نشان دادن نکته‌های خلقی و انسانی این شاعر فارسی‌گوی بنگال هندوستان - پاکستان فروگذاری نکنند و بما سودها دهند تا بقول خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی:

شگر شکن شوند همه طوطیمان هند / زین قفسند پارسی که به بنگاله می‌رود
 اکنون اجازه می‌طلبم که نسخه بسیار نفیس مطلع الانوار را که متعلق به کتابخانه شخصی اینجانب در پاریس می‌باشد تقدیم آکادمی علوم کنم. این کتاب که از منظومه‌های پنجگانه امیر خسرو است با احتمال قوی در فاصله قرنهای پانزدهم و شانزدهم با خط نسخی زیبای فارسی هندی آمیخته با شکسته استساخ شده و عنوانهای فصول آن با مرکب سرخ ضبط شده است. برای اینکه مجموعه‌ی از آثار خطی و چاپی این شاعر بزرگ در تاجیکستان نیز حفظ شود، تقاضا دارم این ارمغان را بپذیرید.

محلی کوشش داشتند که برای تثبیت وضع خود از این فرهنگ که آمیخته‌ی از ثروت‌های فکری و خلقی مردم آسیای میانه، ماوراءالنهر، افغانستان و هند و ایران بود بهره‌کشی کنند. جاه‌طلبیها، رقابتهای بی‌امان و توطئه‌گرانه اداره‌کنندگان را نباید با اینچنین ثروت تمدنی و اسلام‌پذیری مردمی که قبلاً در شرایط دشوار میزیستند و اندیشه‌های جدید این فرهنگ نوین آنها را در آن قرون از خرافات محلی و پوسیده فکر یهای باز مانده از اعصار جباران قدیم باز داشته بود، اشتباه کرد. نویسندگان و شاعران می‌کوشیدند که

قرنهای هفتم و هشتم هجری مطابق با قرنهای سیزدهم و چهاردهم مسیحی شاهد نسل‌هایی از اندیشمندان و بزرگان جهان شرق و از آنجمله امیر خسرو دهلوی است. در این عصر بنگال بتوسط حکامی که از طرف سلاطین دهلی گسیل می‌شدند اداره می‌شد و گاهی هم خود حکام محلی، یعنی بنی‌بلبان، که غالب اوقات باهم در زد و خورد بودند در بنگال حکمرانی داشتند. معذک فرهنگ اسلامی که بیانگر آن زبان فارسی بود فرهنگ مترقی و مسلط زمان در این منطقه از آسیا بشمار می‌رفت. طبقه سود خوران و محافل اشرافی

خشک فکری افرادی را که باد نخوت و ابتذال استبداد طلبی آنها با ظرافت و زیباییهای پرکشش این فرهنگ غنی و پُربروبار ارتباطی نداشت تا حدی تعدیل بخشند. شاید امیر خسرو در آن زمان ناگریز بود، که برای ارتزاق معیشت خود، خادم شاهی شود که ولینعمت و ممدوح محبوب او را بقتل رسانده بود. معذک وجدان بیدار او از بدنامی و عیب زندگانی درباری که دایم او را بتملق و دروغ پردازی و امی داشت آگاه بود، بهمین جهت در بسیاری از اشعار خود بدین وضع رقت بار اشاره می کند و گاه پوزش می طلبد.

روحیه آزادگی و ضد استبدادی و احساس تحقیر او نسبت بزندگان درباری در نوشته ها و اشعار او بسیار دیده می شود با آنکه هنوز در آن زمان پیوند شاهان با نیروی شیطانی جهانی کمتر بود و آنقدرها هم درنده و خونخوار نشده بودند.

بهتر آنست که مستقیماً و بعنوان نمونه به پاره‌یی از آثار این شاعر داستان سرای فارسی هند مراجعه شود. امیر خسرو از همان ابتداء تألیف منظومه شیرین و خسرو از خدا می طلبد که او را «زبانی زافرین دیگران دور» عطا کند و بتواند خود را از ستایش و تملق بدور بدارد: این وجدان ناخودآگاه شاعر ناخشنود حقیقت جوی است که او را از ستایشگری مبالغه آمیز نا شایستگان بر حذر میدارد.

طغیان روحی امیر خسرو و علاقه به ضد وابستگی او بدین شغل خستگی آور درباری و دروغ آراییی تا بدانجا می کشد که بفرزند خود با صدایی که از ژرفنای دل او برمی خیزد پند می دهد که بکوشد تا چون او نشود و پیشه‌یی برنگزیند که

هر زمان ناگریز بدورغ دیگر شود حتی اگر این پیشه داستان گوئی باشد

«چون من نشوی که هرزمانی سازم بدورغ داستانی»^۲
قصه شاعر در اینجا واقعاً خرده گیری بر داستان سرایی و شکوفایی تخیلات خلاقه که موجد آنهمه شاهکارهای هنری است نمی باشد. بیانه غیر واقعی بودن صحنه های ذهنی و شاعرانه به قصاید چاپلوسانه و ستایشهای عاری از حقیقت می تازد. برای تکمیل موضوع بدین مطالب چنین می افزاید: «اگر دلت به هنرنمایی می گراید بکوش تا ثنا سرایی را پیشه نسازی»

«آن به که بجهد کم بسیجی این نامه مپیچ تا نیچی من کاین رقم از هنر گرفتم زین کشته نگرچه بر گرفتم تا توجه کنی مسی زرانندود

زان قلبه زنی چه باشدت سود ور دل کندت هنر نمائی

پیشه مکنی ثناسرائی»^۳
«چون مدح شاهان و طمع لازم و ملزوم یکدیگرند اگر از آن اجتناب نورزی از زمره مردان بدوری»

«کز مدح چودر طمع کشد رای در صفت سران نباشدت جای»^۴

«اگر این زر اندوزی و جاه طلبی های کود کانه است که ترا بابتذال می کشاند و شخصیت انسانی ترا منهدم می سازد، این را هم بدان که گردآوری همین زر و ماندن در این مقامهای نااثبات آنقدرها هم آسان نیست، زیرا

آسمان با شمشیر خود صدها سر می بُرد تا تنها شکم
یکی را از علف پر کند. مورچگان را که چنین
بی رحمانه و بی خبرانه در زیر پای خود له می کنی
ببین که چگونه برای بمنزل رساندن یک دانه جو
هزار جان فدا میسازند؛ پس چرا باید همت تو از
آنها کمتر باشد»

«صد سر بُرد آسمان بشمشیر
تا یک شکم از علف کند سیر
موران که بزیر پا دوانند
یک جوبه هزار جان ستانند»^۵
آنگاه اطرافیان سفلۀ جبار زمان را هدف
قرار داده و می گوید:

«ور خود بغلظت نمود بالله
در سمت سیاحت افتدت راه
با آنکه شوی وزیر کشور
دزدی باشی کلاه بر سر»^۶
«معذک بر نفس این پیشه ها و بخصوص
بر هنر قلمی هیچگونه ایرادی وارد نیست، اگر تو
آنها را در راه بد بکار نبری و از رسالتی که بر عهده
آنهاست آنها را باز نداری، از مرگ سیاه قلم
حاصل تو افتخار و سپید رویی است»:

«دانی ز قلم هنر چه جویی
از آب سپه سپید روئی»^۷

«اگر در شرایط سالم برتبه بالا رسیدی
بکوش تا خوشنام باشی و در هر فرصت از حسن
نیت خالی مباشی. همیشه نیکی کن، اگر چه
ناگزیر شوی که در حق کسی رای بد بدهی. اگر
ترا مجبور سازند که درختی از خار بکاری آن خاری
را در زمین بنشان که حاصل آن گل باشد. نشتر که
کار او خون فشانی است گاهی هم بعنوان علاج

بیماران بکار می رود که آنان را فصد کنند و خون
کشیف آنان را تعویض سازند.» «آزار جو مباش و
سینه ها را مسوزان، روزی هم این کاخ ستم
واژگون خواهد شد و ترا هم بنوبت خود
می آزارند»:

«چون بر سر شغل و کام باشی
می کوش که نیکنام باشی
در هر چه ترا شمار باشد
آن کن که صلاح کار باشد
نیکی کن و گریب دی سگالی
از حسن نیت مباش خالی
گر بنشانی درختی از خار
آن خار نشان که گل دهد بار
نشتر که بزخم خون فشانت
از بهر صلاح ناتوانست
آزار مجو چو سینه سوزی
کازرده شوی تونیز روزی»^۸.

زبان فارسی - تاجیکی که حافظ یکی از
گنجینه های تمدنی جهان است شامل آثار
بیشماری از حکمتها و اندرزه های مردمی و خلقی
است. ادبیات ضد ستم و ضد استبداد در هیچ
زبانی بشیوایی زبان فارسی ادا نشده است،
بخصوص در ایامی که فشارها و تضيیقات سیاسی
جباران دلهای رنج دیده مردم را بهم نزدیک تر
ساخته است و شاهکارهای جاودان بوجود آورده
است. امیر خسرو دهلوی در این زمینه نیز مانند سایر
زمینه های ادب و فرهنگ سهم بسزایی دارد.
ستمگری مردود و مطرود که در این ادبیات با بیانی
فصیح و بلیغ نموده شده است طبعاً منسوب به
جباران مال اندوز زمان و طبقه بهره کشی از جامعه

است که بر سر آن مستبّدی خود خواه و خونخوار برای بدست آوردن سیم و زر بیشتر و عنوانهای خیالی، با نظامی پوسیده و مور یانه خورده مانند ستمگران و جباران قبل از اسلام مردم را به خاک و خون کشیده است و با تطمیع و تهدید و شکنجه های غیر انسانی از مردم رضایت نامه می طلبد. این ستمگران زراندوز سوداگر با بیعدالتیهای اجتماعی و جاری کردن سبیل جنایتها هر روز برای وجود نامیمون خود جشن می گیرند و تنها بفکر چراغانیهای کود کانه و فریبندگیهای ابله ترسانند.

امیر خسرو دهلوی در منظومهٔ مجنون و لیلی (صفحه های ۵۶ - ۵۷ همان چاپ) نفرت خود را باین بلیّهٔ خانمانسوز که همیشه در شرف عامل جلوگیری از پیشرفت بوده است چنین بیان می کند: «آتش با خصلت سوزاندگی و ویرانی آور خود نمودار ستمگری است. آتش ستم سیری ناپذیر است و هر روز یکی را در زبانه های خود می بلعد. حاصل ظالم جز سرنگونی چیزی نیست و او چون شمشیری است که رسالتی جز خون ریختن ندارد. آیا نمی بینید که شمشیر همیشه در نیام آویخته و سرنگون است». «کینه و آزارجویی جز در بارهٔ کسانی که در آزار خلق می کوشند روا نیست». «باید با ظالم ناکس که چون خسان کسان را می خراشد آن چنان بود که او با دیگران است. اگر روزی بر ستمگر بدفعالی دست یافتی بهوش باش که بر او رحمت نیاری زیرا او بر کسی رحم نکرده است. مرد ناشایستی که خود را زیرک می خواند و برای گردآوری مال خود را هدف مشت می سازد باید او را با همان مشت علاج کرد. آنکه بر خود

نمی بخشاید عقل بخشودن او را فرمان نمی دهد. با ستمگری که چارهٔ او با تیغ است رحمت بر او دریغ است»:

آتش که بظلم گشت خُویش
سیری نبود بهیچ رویش
شمشیر که کار اوست آزار
باشد بنیام سر نگونسار
آزار کسی طلب همیشه
کازردن خلق کرد پیشه
ناکس که خراش چون خسان کرد
با او آن کن که با کسان کرد
گردست رسد به بدفعالی

رحمت نکنی بهیچ حالی»^۹
این اشاره های صریح و جمله های شدید و خشونت آمیز انعکاس نفرت روحی مردم روزگاران نسبت به ستمگران هر دوره و زمان است و تا قیام غائی حق و شکست نهایی باطل ادامه خواهد یافت. همینکه آتش خشم شاعر فرو می نشیند رای آخرین خود را دربارهٔ ستمگر چنین بیان می دارد: «معذک باید عنان کارها را بدست فرهنگ سپرد همچنانکه بشر از روی خرد سنگ بزرگ آسیا را با بادی ضعیف بچرخش وا می دارد»!
مردم چو دهد عنان بفرهنگ

از باد بگردد آسیا سنگ»^{۱۰}
با آنکه طبیعتاً امیر خسرو نمی تواند دارای نظریه علمی درباره علم اقتصاد جامعهٔ زمان خود باشد، معذک نابسامانیهای جامعه را احساس میکنند و قسمت اعظم این مصیبتها را ناشی از مسابقهٔ زندگیهای پر زرق و برق بی معنی و زرجوئیها می داند. با همان لسان عصر خود با غرور

زمینداری و مال اندوزی شخصی می ستیزد و آنها را جز پاره سفال مستعملی نمی داند. ثروت تنها برای بکار افتادن امور جامعه است ولی اگر این ثروت را شخص معینی تصاحب کند باعث تشویش دل و هلاک جان اوست. مرجح آنست که خود را با شتاب در دامن حرص نیفکنند تا از عواقب ننگ آور طمع خلاصی یابند.

«مغرورم شو بملک و مالی

کان نیست مگر کهن سفالی

مال ارچه گشاد کار از آنست

تشویش دل و هلاک جانست

آن به که بحرص کم شتابی

کز ننگ طمع خلاص یابی»^{۱۱}

«کمال شرف مرد همت مند در آنست که

زر ایمان او را نرباید و در گردآوری زر لجام نگسلد»:

«مردم چوز زر عنان بتابند

همت شرف کمال یابد»^{۱۲}

«در جامعه بی که در آن ثروتهای شخصی

بی حساب حکمرواست، هنرمندان مورد تعدی

ستمگرانند و تنها بی هنران و بی مایگان از گزند

ظالم در امانند»

«بر پر هنرست جور و بیداد

کس رانبود ز بی هنر یاد»^{۱۳}

در دنبال این افکار، امیر خسرو برای آنکه

بر شخص مورد نظر خود یعنی ستمگر بتازد ظاهراً

برای گزیر از خطر - پسر خود را مورد خطاب قرار

می دهد و میگوید: «آیا نمی دانی که بناء این

خاک سست است و پیمان با زندگی ابدی در این

جهان ناممکن و دور از تصور مرد هوشمند است؟

آیا نمی دانی که روزگار دزد در هوا بر تور یسختند می زند و بنای هستی و گنجینه بسیاری از مال اندوزان و مستبدان جهان را پیش از توازن برکنده است؟ همان بیدار شو و تا هنوز مردم این مالها را از تو بزور نستانده اند، خود با میل خود بحساب کار خود برس و حق را بصاحبان خود بازگردان».

«دانی که بناء خاک سست است

پیمان حیات نادرست است

این دزد که در هوا بخنده ست

بنیاد بی خزینه کنده ست

تا کیسه تو نکرده خالی

شو بر سر نقد خویش حالی»^{۱۴}

«آنکه آدمیست و زیست انسانان را دارد

می داند که فشار بر مردم و گزند رساندن بر مردم

چیست و گرنه حیوانات در این جهان بسیارند: آنها

هم چون ستمگران و جباران از درد کسی خبر

ندارند»

«آنک آدمیست و آدمی زیست

داند که گزند آدمی چیست

حیوان دگر که بی شمارند

از درد کسی خبر ندارند»^{۱۵}

در پایان امیر خسرو نتیجه می گیرد که

حقیقه آنکه از اندوه دیگران شاد می شود دیوی

است نه آدمی

«آن دیو بوده آدمی زاد

کز انده دیگری شود شاد»^{۱۶}

«جبار زمان که بر خزانه و بیت المال ملت

دست اندازی می کند و با تضییقها و فشارهای

نامردمی زبان اعتراض مردم را می بندد، چون



کوتوال و نگهبان قلعه بیست که در عین حال دزد همان قلعه است و با سایر دزدان قلعه همدست است. بنگرید که حال مردم درون قلعه برچه سان است و بر سر آنها چه می گذرد». در بیت بعد، این جبار را به خازنی تشبیه می کند که خود خزانه را می چابد. چنین دزدی حتی بنقب زنی حاجتی ندارد که شبانگه بیاید و خزانه را تاراج کند.

«دزدی که زکوتوال باشد

در قلعه درون چه حال باشد

خازن چو کند خزینه تاراج

گنجینه بنقب زن چه محتاج»^{۱۷}

طبیعه در چهار چوب این گفتار از همه نابسامانیها و بیماریهای جامعه که امیر خسرو در آثار خود بدانها حساسیت بخرج می دهد نمی توان بحث کرد. امیر خسرو با نمایاندن اکراه و نفرت خود نسبت به نقایص و بیعدالتیهای جامعه آنوقت خود را بعنوان یک مخالف اصولی که وجدان او اورا از همکاری باستمگران محکوم می دارد معرفی می کند. شاید این بهانه ها (که برای مردم ما در حوادث مشابه ناموجه و ناپذیرا است) عده یی از مردم آن عصر را مجاب می ساخته است؛ نمی دانیم. در هر حال امروز این اعترافات پر ارزش خلایقیت این شاعر داستان سرا می افزاید. در اواخر منظومه مجنون و لیلی این گوینده نگون بخت با بیانی مهیج و رقت بار از وضع خود گله می کند و اظهار می دارد که «من مسکین از سرشب تا بسامداد و از بسامداد تا بشبانگاه در گوشه غم با بیقراری و ناآرامی بسر می برم و بر خود افسوس می خورم که چرا باید برای جاه طلبیهای این نفس خود رای در برابر فرد چون خودی بنده وار بر سر پای

ایستم و خدمت کنم»

«مسکین من مستمند بی توش

از سوختگی چو دیگ در جوش

شب تا سحر و ز صبح تا شام

در گوشه غم نگیرم آرام

باشم ز برای نفس خود رای

پیش چو خودی ستاده بر پای»^{۱۸}

پس از این خود خور یها و دلهره ها و اظهار

شرمساریها از درباریگری خود، عقده دل خود را

می گسلد و با حرمان و افسوس فراوان از یکی از

رازهای درونی ناگفتنی پرده بر می دارد و

می گوید: «با اینهمه گرفتاریهای خاطر آشوب از

این نهال وجود خود که بر اثر این مشاغل بچوب

خشگی تبدیل یافته است باز هم هر روز بر و بار

تازه تری می دهم. اگر برای تلاش زندگی و

جستجوی آب و نان ناگزیر نبودم که خود را بزنجیر

ستمگری ببندم و وسیله دیگری می یافتم جانم

خلاصی می یافت و آنگاه بر عالمیان روشن

می گشت که چگونه از این دُرّها آفاق را پر

می کردم».

«باچندان شغل خاطر آشوب

چندین بر نبودهم ز یک چوب

گراز تک و پوی آب و نانم

بودی قدری خلاص جانم

روشن گشتی که از چنین دُرّ

آفاق چگونه کردمی پر»^{۱۹}

۱. امیر خسرو دهلوی، شیرین خسرو. متن انتقادی و مقدمه از

انتشارات آکادمی علوم اتحاد شوروی، انستیتو ملل آسیا، مسکو

۱۹۶۶. ص ۱، س ۳.

۲. امیر خسرو دهلوی، مجنون و لیلی. با تصحیح و مقدمه. از

انتشارات آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان،
انستیتوی ملل خاورمیانه و نزدیک. «تقدیم به جشنواره هفتصدمین
سالگرد امیر خسرو دهلوی»، مسکو ۱۹۷۴، ص ۵۱.

۳. مجنون و لیلی (چاپ مذکور در یادداشت ۲) ص ۵۱ -
۵۲.

۴. مجنون و لیلی (چاپ مذکور در یادداشت ۲) ص ۵۲.

۵. مجنون و لیلی (چاپ مذکور در یادداشت ۲) ص ۵۳.

۶. مجنون و لیلی (چاپ مذکور در یادداشت ۲) ص ۵۶.

۷. مجنون و لیلی (چاپ مذکور در یادداشت ۲) ص ۵۶.

۸. مجنون و لیلی (چاپ مذکور در یادداشت ۲) ص ۵۶.

۹. مجنون و لیلی (چاپ مذکور در یادداشت ۲) ص ۵۷.

همچنین رجوع شود بلافاصله به ابیات زیرین:

«رنسدی که خورد بازو مشت

در حال بمشت بپیدش گشت

بر خوبیشتن آنک او نبخشد

بخشودن او نخرد نغمرمود

.....

مستی که به چه جهد ببازی

آن به که رسن بدو نیازی

کسوری که رود بگشت گلزار

هان تا نگشی گرش خلدخار

آنرا که سزای تیغ باشد

رحمت کنیش در بیغ باشد» (ص ۵۸)

۱۰. مجنون و لیلی (چاپ مذکور در یادداشت ۲) ص ۶۰.

۱۱. مجنون و لیلی (چاپ مذکور در یادداشت ۲) ص ۶۱.

۱۲. مجنون و لیلی (چاپ مذکور در یادداشت ۲) ص ۶۱.

۱۳. مجنون و لیلی (چاپ مذکور در یادداشت ۲) ص ۶۵.

۱۴. مجنون و لیلی (چاپ مذکور در یادداشت ۲) ص ۹۷.

۱۵. مجنون و لیلی (چاپ مذکور در یادداشت ۲) ص

۱۲۱.

۱۶. مجنون و لیلی (چاپ مذکور در یادداشت ۲) ص

۱۲۵.

۱۷. مجنون و لیلی (چاپ مذکور در یادداشت ۲) ص

۲۶۱.

۱۸. مجنون و لیلی (چاپ مذکور در یادداشت ۲) ص ۲۸۱

- ۲۸۲.

۱۹. مجنون و لیلی (چاپ مذکور در یادداشت ۲) ص

۲۸۳.